شناسنامه

حسین شکیب راد، دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه. زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**.
ولی ضمیمه نوجوانه با همت کلی نوجوون و جوون تولید می شه که باید بگیم دم همشون گرم!

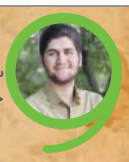

سیدسپهر جمعه‌زاده

هشت روایت از هشتمین خورشید

۱ گنجشک ، نگران و دل‌آشوب هرطور شده خود را به عبای امام می‌رساند.
عجله کن این چوب را بگیر. برو زیر سقف ایوان ، مار را بکش.
همراهِ امام به سمت لانه گنجشک می دود.
جوجه‌ها، چیزی نمانده بود که طعمه مار شوند.
گنجشک آرام می‌گیرد.

۲ کوهستان است . امام همراه ۳۰۰ نفر از اسب پیاده می‌شوند.
عابد از غارش بیرون آمده . امام را می‌بیند.
آقا جان! چند سال است برای دیدنتان لحظه شماری می‌کنم . می شود کلبه کوچکم را به قدومتان روشن کنید؟
به اشاره امام همه وارد غار می‌شوند. عابد هم مبهوت است و هم شرمنده. چیزی برای پذیرایی ندارد. امام نگاهش می‌کند.
هر چه داری بیاور عابد!
سه قرص نان و کوزه‌ای عسل جلوی امام می‌گذارد. امام عبای مبارک را روی طعام می‌کشد. دعایی زمزمه می‌کند. از زیر عبا به همه نان و عسل می‌دهد.
همه پذیرایی شدند. نان و عسل عابد هنوز سرجایش است....

۳ مردی سنی مذهب از روستاهای اصفهان از مدینه تا خراسان شتربان امام بود. به خراسان می‌رسند. امام کرایه را حساب می‌کند.
پسر پیامبر! دست خطی بدهید برای تبرک تا با خود به اصفهان ببرم.
امام برایش می نویسد.
دوست آل محمد باش ، هر چند خطاکار باشی. دوستان و شیعیان ما را دوست بدار هر چند آنها هم خطاکار باشند....

۴ صدایش از پشت در می‌آید.
کجایی مرد خراسانی ؟
دستش را از لای در بیرون می‌آورد . یک کیسه پر از طلا .
اینها را بگیر و برو ، نمی‌خواهم ببینمت .
می‌گیرد و می‌رود.
یا رضا(ع) خطایی کرده بود؟
نه ، اگر مرا می دید خجالت می‌کشید.

۵ نزد حضرت جواد (ع) می‌رسد. پرسشی در میان است.
بعضی‌ها می‌گویند مامون به پدرت لقب رضا داد، آنگاه که به ولایتعهدی راضی شد. دروغ می‌گویند . پدرم را خداوند رضا نامید چون خداوند او را پسندید و اهل آسمان. رسول خدا و ائمه در زمین از او خشنود بودند.
مگر بقیه پدرانتان پسندیده خدا و ائمه نبودند؟
بله.
پس چطور فقط او رضا شد؟
گفت: چون دشمنانش هم او را پسندیدند و فقط پدرم بود که جمع دوست و دشمن از او راضی بودند.

۶ مأمون دست می‌برد برای دانه‌ای انگور. تحکم می‌کند.
.بخور دیگر!
امام حبه اول را جدا می‌کند....
حبه دوم .... حبه سوم ....
جگر امام می‌سوزد . خوشه می‌افتد پایین. ردا را می‌کشد روی سر . برمی‌خیزد.
- پسر عمو! کجا می‌روی؟
.به جایی که تو مرا فرستادی ....

۷ دستور مأمون است .
امام را پشت سر هارون خاک کنید.
کلنگ زمین را نمی‌شکافد.
راوی می‌گفت: «امام روزی خاک چهارگوشه را بویید و فرمود که این گوشه مدفن من است. اگر همه کلنگ‌های خراسان را بیاورند، سه طرف دیگر شکافته نخواهد شد.»
مجبور شدند امام را جلوی هارون دفن کنند.

۸ یاسر تعریف می‌کند. عرصه را برامام چنان تنگ کرده بودند که هر جمعه، از مسجد جامع که برمی‌گشت، با همان غبار و عرق راه ، دست‌های مبارک را سوی آسمان می‌برد :
خدایا! اگر فرج و گشایشم در مرگ من است، در مرگم تعجیل کن.
یاد علی می‌افتادم و چاه و نخلستان . آخرش هم به خدای علی رستگار شد ....

داستان دنباله دار

قسمت چهارم

تلافی

شروین منطقی

سهیل اشکش را پاک کرد و گفت: حالم خوبه. فقط یکم زیادی تو نقشم فرو رفتم. بیا تا شایان شک نکرده برگردیم.
تایید کردم و باهم از رختکن خارج شدیم. بازی را ادامه دادیم. آرمین نقشش را عالی اجرا کرده بود و طبق برنامه، دعوا را بیشتر کش نداد تا کدورت بینشان بیشتر نشود.
از طرف دیگر، خودم کمی احساس گناه داشتم. این‌که از اوضاع بین سهیل و آرمین استفاده کردم تا نقشه خودم عملی شود، رنج‌آور بود.
دو روز گذشت و همگی برای مراسم سال پدر سهیل، آماده می‌شدیم. فکر کردن به سه سال پیش همین موقع، دیوانه‌ام می‌کند! همان موقع بود که با سهیل بیشتر صمیمی شدیم. اقوام سهیل هم سر مزار بودند و متاسفانه هر سال جمعیت کمتری حاضر می‌شدند.
خانم فرجی، مادر سهیل، در مراسم حضور نداشت. از سهیل حال مادرش را پرسیدم و با خودم گفتم شاید مریض شده و نیامده است.
سهیل گفت: مامانم خوبه. پیش داییمه. کار واجب دارن.
من هم بیشتر از این نپرسیدم و خداحافظی کردیم.
هفته بعد، سال تحصیلی جدید شروع شد. من خیلی مشتاق نبودم که سهیل بخشی از نقشه تلافی‌ام باشد.
زنگ تفریح فرصت مناسبی بود تا جلسه‌ای بگذارم و با بچه‌ها صحبت کنم. البته این بار بدون سهیل. برای همین به شایان گفتم تا کمی با سهیل وقت بگذراند و حالش را بپرسد.
وقتی سرشان گرم شد، آرمین و آریا را صدا زدم و گفتم: بچه‌ها. سهیل خیلی احوالش خوب نیست. به نظرم بهش بگیم که نقش قربانی عوض شده.
آریا فورا جانب داری رفیق صمیمی‌اش را کرد و گفت: موافقم. آرمین هم زیادی بهش فشار آورده!
آرمین با تشر گفت: به من چه! اینا همش بخشی از نقشه بوده. خودش خواست که توی قرعه‌کشی شرکت کنه. حالا هم که اسمش در اومده باید نقش بازی کنه ولی اگه نظرتون اینه، قبول.
من هم ادامه دادم: پس با سهیل حرف می‌زنم تا نقش قربانی رو یکی دیگه بازی کنه.
زنگ به صدا درآمد و همه سر کلاس رفتیم. تا ظهر فکر کردم چطور با سهیل حرف بزنم که ناراحت نشود. همینطور که تسبیحات حضرت زهرا(س) را زمزمه می‌کردم، سهیل را دیدم که از جلوی در نمازخانه رد شد. تسبیحات که تمام شد به سمتش دویدم و گفتم: داداش. چه با عجله می‌ری! بیا کارت دارم.
سهیل آمد و قبل از موضوع اصلی گفتم: داداش چرا مثل قبل نمیای برای نماز؟
- نمی‌دونم. خیلی مثل قدیم علاقه‌ای ندارم. چیز دیگه‌ای نمی‌خواستی بگی؟
- چرا. در مورد نقشه‌مون. به نظرم آریا بهتر نقش قربانی رو بازی می‌کنه. تصمیم گرفتیم که از این به بعد آریا نقشتو اجرا کنه.
- نه. من نقشمو دوست دارم و حتی به آریا که بهترین دوستمه هم نمی‌دمش. تو چت شده محسن؟ تا چند وقت پیش همه دردت شده بود تلافی؛ حالا چرا می‌خوای نقشارو جابه‌جا کنی؟ من چیزیم نمی‌شه.
سهیل بدون حرف دیگه‌ای رفت. من هم ماجرا را برای آریا و آرمین تعریف کردم و قرار شد همه چیز طبق نقشه قبل پیش بره.

برگ سبز سواری **سیتروئن زانتیا سوپر لوکس**، مدل **۱۳۸۲**، رنگ **نقره‌ای سیر متالیک**، شماره موتور **02007463**، شماره شاسی **S1512282110629** و شماره پلاک **۲۷۱ق۳۲-ایران۹۱** به‌نام **عبداله منتظرنظام** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت دانشجویی اینجانب **محسن شریفی** فرزند **حسینعلی** با کد ملی **۱۲۷۰۲۸۸۳۵۰** **دانشگاه علمی کاربردی شهرداری اصفهان** مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ کمپانی خودرو سواری **SE131**، رنگ **سفیدروغنی**، به شماره شاسی **NAS411100k3515315** و به شماره موتور **M13/6272316** و به شماره انتظامی **۹۶۳ص۸۶-ایران ۸۵** به‌نام **عبداله شه‌بخش** مفقود و از دایره اعتبار خارج است.

برگ سبز سواری **پژو ۲۰۶**، مدل **۱۳۸۸**، رنگ **خاکستری متالیک**، شماره موتور **14188061835**، شماره شاسی **NAAP03ED1AJ095430** و شماره پلاک **۳۸۴ج۶۴-ایران۴۶** به‌نام **رضا خاکپور طالقانی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

پیام‌های خود را به پست الکترونیکی ضمیمه نوجوانه به نشانی زیر ارسال کنید.
info@jamejamdaily.ir

شماره پیامک ۳۰۰۰۱۱۲۲۳ نیز راه ارتباطی دیگر ما با شماست